

بررسی مبانی جرم‌انگاری با روی کرد تطبیقی در

حقوق جزایی افغانستان و ایران

نگارنده: عبدالقدیر سروش^۱

چکیده

جرم پدیده‌یی است که در تمام ادوار جوامع بشری نمود خارجی داشته و در گذر زمان با فزونی روبه‌رو گردیده است، که به اقتضای زمان و مکان واکنش‌های متفاوتی در پی داشته است. نظریه جرم‌انگاری اصالتاً متکفل تحدید مرزهای حقوق کیفری و فرایندی است که در آن فعل یا ترک فعلی جرم‌انگاری و تحدیدی بر قلمرو آزادی افراد محسوب می‌شود، که همواره باید مبتنی بر اصول و روش‌های کارآمد باشد. جرم‌انگاری عملی سنجیده و برخاسته از خرد جمعی است؛ بنابراین، با مفاهیمی چون آزادی، قدرت، اخلاق و حق ارتباط مستقیمی دارد. هرچه قدرت به سود آزادی محدودتر شود، دامنه جرم‌انگاری بسته و کارآمدتر خواهد شد.

این تحقیق که از نوع کتاب‌خانه‌یی و با روش تحلیلی - تطبیقی انجام پذیرفته، در پی آن بوده تا مبانی جرم‌انگاری در حقوق جزایی افغانستان و ایران را تبیین نماید. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند، که یک‌سری اصول بنیادین سنگ بنای جرم‌انگاری را در سیاست کیفری تشکیل می‌دهند. دو نظام کیفری مورد مطالعه هر کدام مبانی عام و خاصی را در سیاست کیفری خویش لحاظ گردانیده‌اند. در ایران اصل ضرر و اصل مصالح عمومی به عنوان مبانی عام قلمداد می‌گردد و در افغانستان اصل قانونی‌بودن جرایم و مجازات‌ها. مبانی خاص در ایران در اصول متعددی از قانون اساسی بیان شده است؛ اما در افغانستان به دلیل این‌که قومیت و مذهب‌گرایی بسیار درهم‌تنیده، توجه به این دو به عنوان مبانی خاص جرم‌انگاری نام برده شده است.

واژه‌گان کلیدی: جرم‌انگاری، مبانی، اصل قانونی‌بودن، اصل

ضرر، مصلحت عمومی، نظم عمومی و شریعت.

^۱. استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه غالب هرات و وکیل مدافع

۱. مقدمه

ماهیت شدید و رنج‌آور مداخله حقوق کیفری و آثار زیان‌بار واکنش‌های گوناگون آن در برابر جرم و ماهیت فزون‌خواه قدرت عمومی در توسعه اختیارات و اقداماتش از سوی دیگر، وجود نظریه جرم‌انگاری را ضروری می‌کند. مرزبندی حقوق کیفری نه تنها برای پاس‌داشت حقوق و آزادی‌های فردی که برای حفظ کارایی و اعتبار خود نظام کیفری حیاتی است؛ علیرغم این نیاز، دیرزمانی نیست که اندیش‌مندان کیفری برای تعیین حدود حقوق کیفری به‌طور جدی درصدد نظریه‌سازی برآمده‌اند. پیش از آن، ضرورت ضابطه‌مندسازی حقوق کیفری در نظریه مجازات ظاهر شد؛ نظریه‌هایی که ریشه در فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی داشتند. وجه اشتراک همه آن‌ها این است که دولت نمی‌تواند کسی را برای کاری که انجام می‌دهد یا ترک فعلی که از او سر می‌زند، مجازات کند؛ مگر بنا به دلایل موجه و مشروع. چنین روی‌کردهایی گرچه در آغاز برای توجیه مجازات عرضه‌شده‌اند و به محدودسازی دولت در وضع عناوین مجرمانه نیز کمک می‌کردند؛ اما در مقام نظریه‌پردازی برای جرم‌انگاری نیستند. محدودسازی دولت در اعمال مجازات روی دیگر سکه تعیین حدود حقوق کیفری است. برخی اندیش‌مندان کیفری با ارائه نظریه‌های توصیفی - تجویزی مبتنی بر اوصاف مجرمانه کوشیدند آن‌ها را از عناوین غیر جزایی متمایز کنند و ویژه‌گی‌های لازم برای رفتارهای مجرمانه را به‌عنوان معیار بیان کنند، اگرچه چنین تلاش‌هایی مستقلاً در مقام نظریه‌سازی جهت تحدید مرزهای حقوق کیفری نبوده است. نظریه‌های جرم‌انگاری؛ اما به تدریج در دو سنت فلسفه حقوق انگلیسی - آمریکایی و نظریه آلمانی از نیمه دوم قرن بیستم به این سو شکل گرفته و توسعه یافته‌اند. در نظریه اول اصل ضرر و مداخله دولت را صرفاً برای پیش‌گیری از ایراد ضرر به دیگران مجاز می‌شمارد؛ اما در نظریه دومی حمایت از مصالح حقوقی ممنوعیت‌های کیفری را به اعتبار مصالح معتبر موجه می‌سازد.

در این تحقیق بر آنیم تا بدانیم که ماهیت و مبنای جرم‌انگاری چیست؟ لاجرم در پی پرسش اصلی و با توجه به روی‌کرد تطبیقی مقاله، این پرسش مطرح می‌گردد که بایدهایی که قانون‌گذاران هر دو نظام کیفری مکلف به تبعیت از آن‌ها است چیست؟ باید انگاری‌های کدام کشور در زمینه پیش‌گیری و بازدارنده‌گی از جرم موفق عمل کرده است؟ به ارتباط فرضیه‌های پژوهش می‌توان چنین ادعا نمود: به نظر می‌رسد هدف و فلسفه اصلی جرم‌انگاری تعیین بایدها و نبایدهایی برای احترام و تأمین به حقوق و آزادی‌های

فردی است. به نظر می‌رسد در هردو نظام کیفری در هنگام جرم‌انگاری به حفظ حقوق افراد، مصالح جامعه و سزادهی بیش‌تر توجه شده است. به نظر می‌رسد سیاست کیفری ایران عمل‌کرد نسبی به سیاست کیفری افغانستان داشته است. تحقیق حاضر از جهت تئوری و اکادمیک و هم از جهت عملی حائز اهمیت است و می‌تواند مورد استفاده استادان و دانش‌جویان حقوق، به‌خصوص دانش‌جویان جزا و جرم‌شناسی از جهت تئوریک و هم مورد استفاده قضات و وکلا و قانون‌گذاران قرار گیرد. در این مقاله از روش تحقیق توصیفی - تحلیلی بهره برده‌ایم. از آن‌جا که قسمت اعظم و مهم کار توصیف مبانی جرم‌انگاری است، با مراجعه به کتب و پایان‌نامه‌ها و مقالات حقوقی و هم‌چنین سایت‌های اینترنتی به تبیین و تشریح موضوع خواهیم پرداخت؛ بنابراین روش تحقیق با گردآوری داده‌ها و فیش‌برداری صورت گرفته است.

۲. مبانی جرم‌انگاری در حقوق کیفری افغانستان

جامعه به ذات، دگرگون‌پذیر و پویاست؛ زیرا نظر و خواست آدمی به مرور زمان و با پیشرفت علم، خرد، شیوه‌های تولید اقتصادی، روابط بین‌الملل و ... تغییر می‌کند. در گذشته سخت‌ترین جرایم و مجازات‌ها خلاف باور حاکم، عمل کردن بود؛ اما در جوامع مدرن اختلاف عقیده جزء حقوق فردی افراد است؛ به‌گونه‌ای که قانون نیز از آن پشتیبانی کند. آزادی در نظرها، رفتارها و خلوت شخصی و سایر اعمال به رسمیت شناخته شده است (پوربافرانی؛ ۱۳۹۲: ۶۰) و تحدید حقوق و آزادی‌های بنیادین امری استثنایی است که نیاز به تصریح و پای‌بندی به مبانی و اصول ویژه‌ی دارد.

۱-۲. اصل قانونیت مبانی عام جرم‌انگاری

از آن زمان که مبارزه با نقض ارزش‌های اساسی جامعه به عهده قدرت فائده دولت گذاشته شد، همواره این هراس وجود داشت که دولت از قدرت بی‌هم‌آوردش سوءاستفاده کند و با تجاوز به حقوق و آزادی‌های مشروع شهروندان، خودکامه‌گی، سرکوب و اختناق را حاکم سازد (رهایی و کیایی؛ ۱۳۸۳: ۱۰۲). تجربه‌های بشری در طول تاریخ نهایتاً به اصل قانونی‌بودن جرایم و جزاها انجامید، تا هم دولت حدود خود را در تحدید حقوق و آزادی‌های شهروندان به‌دقت بداند و هم شهروندان، از ارزش‌های اساسی جامعه و پیامدهای نقض آن‌ها آگاه باشند. به‌موجب این اصل، باید در مجلس قانون‌گذاری هنجارها در قالب قانونی شفاف، صریح و قابل فهم برای همه‌گان به تصویب برسد؛ اگر بنا باشد حقوق و آزادی‌های شهروندان به‌طور کامل

رعایت شود، صرف پیش‌بینی جرایمی با هر کیفیت و محتوا برای ساقط‌شدن وظیفه دولت کافی نیست. نخست این که باید قانون به معنایی بایدها و نبایدها وجود داشته باشد. دوم آن که شفاف و صریح باشد، سوم مصطلحات حقوقی به شکل صحیحی رعایت شود (توحیدخان؛ ۱۳۹۶: ۱۱). بدین سان، گزافه نیست اگر اصل قانونی بودن را یکی از مهم‌ترین اصول بنیادی حقوق کیفری مدرن در جهان و افغانستان بدانیم.

به موجب ماده بیست و هفتم قانون اساسی افغانستان: «هیچ عملی جرم شمرده نمی‌شود؛ مگر به حکم قانونی که قبل از ارتکاب آن نافذ گردیده باشد. هیچ شخص را نمی‌توان تعقیب، گرفتار و یا توقیف نمود؛ مگر بر طبق احکام قانون. هیچ شخص را نمی‌توان مجازات نمود؛ مگر به حکم محکمه باصلاحیت و مطابق به احکام قانونی که قبل از ارتکاب فعل مورد اتهام نافذ گردیده باشد».

ماده یک‌صد و سی‌ام: «محاکم در قضایای مورد رسیده‌گی، احکام این قانون اساسی و سایر قوانین را تطبیق می‌کنند. هرگاه برای قضیه‌یی از قضایای مورد رسیده‌گی، در قانون اساسی و سایر قوانین حکمی موجود نباشد، محاکم به پیروی از احکام فقه حنفی و در داخل حدودی که این قانون اساسی وضع نموده، قضیه را به نحوی حل و فصل می‌نمایند، که عدالت را به بهترین وجه تأمین نماید».

ظاهر این ماده این‌گونه نشان می‌دهد که در آن تلاش شده است که دو دیدگاه قانون‌گرایانه و فقه‌گرایانه با یک‌دیگر تلفیق شوند؛ اما عجالتاً اشاره کنیم که عین الفاظ این ماده از نظر ارجاع به فقه حنفی در ماده ۷ «قانون تشکیلات و صلاحیت محاکم» مصوب ۱۳۸۴ ماده ۲۶ و ماده ۱۳ «قانون تشکیل و صلاحیت قوه قضائیه» مصوب ۱۳۹۲ نیز انعکاس یافته است؛ اما در سال ۱۳۸۹، قانون دیگری تصویب شده بانام «قانون تشکیل و صلاحیت محاکم خاص» که به نظر می‌رسد، در ماده ۱۴ آن، به صورت عامدانه، این قید ارجاع به فقه حنفی حذف شده است؛ چنان که ماده متذکره چنین صراحت دارد: «محکمه خاص در قضایای مورد رسیده‌گی، احکام قانون اساسی افغانستان، این قانون و سایر قوانین را تطبیق می‌نماید».

در نظم حقوقی فعلی افغانستان در راستای احترام به حقوق و آزادی‌های شهروندان و این که تنها مرجع صالح تعیین جرم و مجازات مقنن عادی باشد و قضات در مرحله اجرای قانون، تبعیت کاملی از قوانین مصوب و مصرح داشته باشند و ارجاع به فقه حنفی حذف شده است (علامه؛ ۱۳۸۷: ۲۰). در کُد جزای ۱۳۹۶ ارجاع به قانون ملاک نظر قرار داده شده است نه فقه حنفی. برای استدلال این نظر به اصل قانون اساسی اشاره خواهیم داشت.

به موجب ماده بیست و هفتم قانون اساسی هیچ عملی جرم شمرده نمی‌شود و هیچ شخص را نمی‌توان مجازات کرد؛ مگر به حکم قانونی که پیش از ارتکاب آن نافذ گردیده باشد. این ماده صراحتاً کلمه «قانون» را به کار برده است. فقه حنفی قانون نیست؛ زیرا در ماده نود و چهارم قانون اساسی به صراحت قانون را چنین تعریف کرده است: «قانون عبارت است از مصوبه هر دو مجلس شورای ملی که به توشیح رئیس‌جمهور رسیده باشد؛» البته در ماده ۱۳۰ قانون اساسی مقرر شده است: «محاکم در قضایای مورد رسیدگی ... محاکم به پیروی از احکام فقه حنفی و در داخل حدودی که این قانون اساسی وضع نموده، قضیه را به نحوی حل و فصل می‌نمایند که عدالت را به بهترین وجه تأمین نماید».

اصل موصوف دلایل ما را برای اصل تبعیت قانون‌گذار عادی و قضات برای تبعیت از قانون نقض نمی‌کند؛ زیرا ماده یک‌صد و سی‌ام قانون اساسی مشروط است به قضایای که نه در قانون اساسی و نه در سایر قوانین حکمی برای‌شان موجود نباشد؛ پس ارجاع به فقه حنفی به صورت مطلق نیامده؛ بلکه مقید است در داخل حدودی که قانون اساسی وضع نموده است. اصولاً، قوانین جزایی به مثابه ابزار برقراری نظم عمومی ماهیتی عمومی، سراسری و غیر طرفینی دارند و بر همه حاکم‌اند، نتیجه این که دایره اجرای ماده یک‌صد و سی‌ام قضایای مدنی و تجارتی و به طور کلی هر قضیه‌یی غیر از قضایای جزایی است؛ چرا که ماده بیست و هفتم اصل قانونی بودن جرم و جزا را در مورد قضایای جزایی شرط دانسته و آن قضایا را از شمول ماده یک‌صد و سی‌ام خارج ساخته است. در جمع‌بندی این موضوع باید گفت: اصل قانونی بودن یک بنیان و معیار اصلی در حقوق جزایی افغانستان است که در دل خود بسیاری از ارزش‌ها و اصول را نهفته دارد.

۲-۲. نظم عمومی مبانی جرم‌انگاری

مفهوم نظم عمومی، پیوند عمیقی با ایدئولوژی حاکم، خطّ مشی سیاسی و ملاحظات اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی هر جامعه داشته و در نتیجه، دارای معنا و قلمرو بسیار وسیع و متغیری است. با این وجود، واقعیت آن است که نظم عمومی در حقوق کیفری با پیشرفت نظام‌های حقوقی، به تدریج نسبت به گذشته، حدود و ثغور روشن‌تری یافته است؛ تا جایی که در برخی کشورها، اختصاصاً قوانینی راجع به نظم عمومی وضع گردیده است. با آن که بحث نظام‌مندی و بی‌نظمی در حقوق کیفری، دایرمدار نظم عمومی است و هنگام برشمردن ویژه‌گی‌های دعوای عمومی، یکی از خصایص آن را ارتباط با نظم عمومی می‌دانند و در قوانین موضوعه شکلی و ماهوی جزایی نیز این اصطلاح، مورد استفاده بسیار واقع گردیده

است؛ لیکن هیچ‌گاه مفهوم، مبنا و گستره متغیر آن، به درستی مشخص نشده است؛ این مسأله بی‌گمان حقوق و آزادی‌های فردی اشخاص را در تقابل با حقوق اجتماعی و مصالح عمومی با خطر روبه‌رو خواهد ساخت.

نظم و عامه با نیازهای عمومی جامعه همبسته‌گی کاملی دارد و این دو مترادف یکدیگرند. نظم جریان و روندی مستمر و مداوم که در برگیرنده نیازهای اساسی و عمومی جامعه بوده و بایستی برای همه‌گان قابل دسترسی باشد و در هر جا و به هر شکلی که این نیاز قطع یا مختل گردد، نظم عمومی جامعه مختل گردیده است و شخصی که نظم عمومی را مختل می‌نماید قابل تعقیب است؛ بدیهی است که تأمین امنیت در جامعه و صیانت از حقوق افراد از تعرض، نیاز عمومی و یا مصداقی از نظم عمومی است، ولی تنها مصداق نیست. تبیین حدود و موازین راجع به نظم عمومی و نیز نمایاندن لاقفل خطری که از ره‌گذر تمسک به این مفهوم موسّع و متغیر، متوجّه حقوق افراد جامعه گردیده و آن را در معرض تضییع واقع می‌سازد، کاملاً ضروری است.

از جمله مواردی که نظم عمومی را خدشه و جریحه‌دار می‌سازد، عفت عمومی است، که شامل یک‌سری موازین اخلاقی است که در تاروپود جامعه عجین و مستقر بوده که خود به قوانین و مقررات موضوعه تبدیل می‌شوند؛ به‌طور مثال، از برخی مواردی که خلاف عفت عمومی است می‌توان از چاپ و انتشار عکس‌های مستهجن، دایر کردن مراکز تفریحی فسادآور، تدوین و تهیه و ارائه آثار سینمایی و تئاتری و نمایش‌نامه‌های غیراخلاقی را نام برد. در باب هشتم کُد جزای ۹۶ به جرایم علیه عفت عمومی و اخلاق عمومی اشاره شده است که از ماده ۶۳۷ مواردی از جمله تجاوز جنسی، زنا، بچه‌بازی و... را به خود اختصاص داده است.

۲-۳. شریعت اسلام مبنای جرم‌انگاری

یکی از موضوعاتی که بیش‌ترین گفتمان را به خود اختصاص داده، مربوط به جای‌گاه و نقش دین اسلام و پاس‌داری از اسلامیت نظام است، که این امر در موارد متعدد قانون اساسی تجلّی یافته است. در ماده یک قانون اساسی مقرر گردیده است: «افغانستان دولت جمهوری اسلامی، مستقل، واحد و غیرقابل تجزیه می‌باشد». در این ماده، نظام موجوده افغانستان از لحاظ شکلی و ساختاری، ماهوی و محتوا به‌خوبی مشخص شده است. در ماده ۲ آمده است: «دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدّس اسلام است». با استناد به صراحت حکم ماده متذکره، دین رسمی دولت دین اسلام تعیین شده است؛ و «جمهوری» بیان‌گر ساختار نظام است که سلطنتی، دیکتاتوری و غیردموکراتیک را نفی می‌کند و

«اسلامی» نشان دهنده محتوا و مبنای آن است؛ یعنی سکولاریستی و غیر دینی نیست. این ماده معیار پذیرش و اعتبار تمام قوانین را معین کرده که قوانین مخالف احکام اسلامی اگرچه موافق ارزش‌های اعلامیه جهانی حقوق بشر و دموکراسی باشد هیچ اعتبار و جای‌گاهی ندارد. در ماده ۳ قانون اساسی آمده است: «در افغانستان، هیچ قانونی نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد». در این نگاه، مشروعیت قوانین چه مدنی و چه جزایی بسته‌گی به عدم مخالفت آن با احکام اسلام دارد؛ بنابراین، استفاده از منابع دیگر در صورت نداشتن مخالفت با احکام اسلام مانعی ندارد؛ چنان‌که قانون اساسی به این مطلب اشاره دارد (ماده ۷ قانون اساسی). راه کار نظارت و تطبیق مقررات عادی و فرامین تقنینی با قانون اساسی مطابق ماده ۱۲۱ که مقرر می‌دارد: «بررسی مطابقت قوانین، فرامین تقنینی، معاهدات بین‌الدول و میثاق‌های بین‌المللی با قانون اساسی و تفسیر آن‌ها بر اساس تقاضای حکومت و یا محاکم، مطابق با احکام قانون از صلاحیت ستره محکمه (دادگاه عالی) می‌باشد». بر اساس درخواست از وظایف «ستره محکمه» است که از نوع نظارت قضایی تلقی می‌شود.

یکی از نکات مثبتی که موجب امتیاز قانون اساسی جدید افغانستان از قوانین اساسی پیشین شده، این است که در قوانین گذشته، تعبیر «اساسات اسلام» آمده که مبهم و نامفهوم است؛ چون روشن نیست که مراد از «اساسات»، اصول اعتقادی است یا اعم از اصول اعتقادی و احکام؛ اما در این قانون، اصول و احکام را با هم آورده است؛ همان‌طور که پیش‌تر ذکر گردید، در ماده ۳ اشاره شده است که در افغانستان هیچ قانون نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد؛ اما این ماده گرفتار تناقض صدر و ذیل است؛ زیرا ارزش‌های مندرج این قانون، شامل اعلامیه جهانی حقوق بشر و دموکراسی نیز می‌شود. وان‌گهی، ممکن است رفتاری مطابق احکام اسلام جرم تلقی شود و بر اساس اعلامیه جهانی جرم نباشد؛ مانند زنا به غیر عنف که از نگاه اسلامی، جرم است، اما بر پایه اعلامیه جهانی، جرم نیست؛ بنابراین رعایت شریعت در قانون‌نویسی جزایی تکالیف مقنن را برای حقوق و آزادی‌های شهروندان سنگین‌تر می‌نماید؛ زیرا اسلامی بودن مانع پذیرش قوانینی خارج از چهارچوب موازین اسلامی است، که صراحتاً مستوجب حدود و قصاص و دیات بوده و از جمله جرم‌انگاری‌های شرعی می‌باشند و تعزیرات و قانون‌گذاری در منطقه الفراغ به دقت و اکاوی بیش‌تری نیاز دارد، متأسفانه رعایت شریعت به دلیل عدم دقت مقنن در قانون‌نویسی موجب رأی‌محوری و تضییع حقوق فردی و اجتماعی گردیده است.

۲-۴. مبانی خاص جرم‌انگاری

هنگامی که سخن از قانون به میان می‌آید، اولین نکته‌یی که به ذهن می‌رسد، این که اراده انسان در همه زمینه‌ها آزاد نیست و قانون موجب می‌گردد قیودی بر آدمی زده شود. در یک تعریف کلی می‌توان قانون را بایدها و نبایدها و نیازهای زیست اجتماعی بشر تعریف کرد. از آنجایی که بشر موجودی اجتماعی است و از جهتی دیگر دارای خوی سرکشی و زیاده‌خواهی نیز هست، برای این که بتواند به حیات خود در اوج امنیت و آرامش و عدالت و احترام به دیگران ادامه دهد، لازم و ضروری است که چهارچوبی برای او تعیین گردد. این تعیین چهارچوب برای انسان با پایان جوامع بی‌دولت و با روی کار آمدن دولت‌های مختلف تغییر ماهیت داد (حبیب‌زاده: ۱۳۸۰: ۱۰۸).

برخی از حقوقدانان با طرح مباحث عمیق تر تحلیلی و نظری جهت فهم قانون، قایل به دو نوع ویژگی ذاتی و عرضی در زمینه شده اند (راسخ: ۱۳۹۳: ۸۳).

الف: ویژگی های ذاتی قانون: منظور از ویژگی های ذاتی قانون آن دسته از وجوه ممیز و عناصر مقوم است که بدون وجود آن ها اساساً قانون به معنای صحیح کلمه شکل نمی گیرد. و اگر قاعده ای فاقد آن ویژگی ها باشد، از جایگاه قانون بودن برخوردار نیست. و برای آن که قانون بتواند روابط بین الانسانی را تنظیم کند لاجرم باید به اوصاف زیر متصف باشد.

عام بودن: قانون یک قضیه کلی منطقی است، روی این ملحوظ یک هنجار باید عمومی باشد؛ نه خاص یا امر شخصی؛

۲- امری بودن: قواعد حقوقی باید بیان کننده امر باشند، نه خبردهنده و اخباری، قانون باید بایدانگاران باشد.

۳- علنی بودن: قانون باید شناخته و آشکار گردد، انتشار قوانین دال بر این خصوصیت دارد.

۴- قابل فهم بودن: قانون برای هدف و کارکردی معین وضع می گردد. بنابراین باید واضح و بدون ابهام و عاری از تناقض باشد.

۵- الزام آور بودن: قانون قاعده و هنجاری است که برای هدف و عملی خاص وضع می گردد و برای حمایت از آن به پشتوانه قوه قهریه و اقتدار سیاسی برای اجرایی کردن آن نیازمند است.

۶- معطوف به آینده: در قوانین آمده است اثر قانون نسبت به آتیه است. قانون عطف به ماسبق نمی‌شود.

۷- مصوب مرجع ذی صلاح: هر مرجعی صلاحیت وضع قواعد آمرانه و عام را ندارد؛ زیرا تعدد مراجع قانون‌گذاری موجب تضییع و پایمال شدن حقوق و سردرگمی شهروندان را فراهم خواهد آورد

ب: ویژگی‌های عرضی قانون: همان‌طور که از اسم آن نیز مشخص است ویژگی‌هایی است که بر یک قاعده عارض می‌گردد و نبود آن به قانونی بودن یک هنجار لطمه‌ای وارد نمی‌کند؛ و ممکن است که قاعده‌ای فاقد آن‌ها باشد ولی همچنان بتوان آن را قانون نامید. اما هرچه میزان این عارض شدن در شرایط حداکثری قرار بگیرد کارآمدی یک نظام حقوقی بهتر خواهد.

۱- قانون باید پاسخ‌گوی نیازهای جامعه باشد: روی این ملحوظ است که مهمترین وصف هر قاعده حقوقی را پاسخ‌گویی به نیازهای فعلی و عصری جامعه می‌دانند. چنانچه قانون‌نویسی از پشت درب‌های بسته و بدون توجه به شرایط زمانی و مکانی کار عبث و بی‌هدفی تلقی می‌گردد.

۲- قانون باید منعکس‌کننده نظر اکثریت و تضمین حقوق اقلیت: قانون باید بیان‌کننده خیر عمومی اکثریت افراد باشد. ولی نباید از حقوق اقلیت غفلت بورزد.

۳- قانون باید مستمر و باثبات باشد: قانون‌نویسی امر تعطیل برداری نیست و قبل از نسخ هر مصوبه‌ای باید قبل از آن مصوبه‌ای تهیه و ابلاغ گردیده باشد.

با ذکر ویژگی‌های عرضی قانون، باید برای جرم‌انگاری خاص توجه ویژه به شرایط افغانستان داشت؛ زیرا برخی مبانی عام هستند و با اندک تغییرات شامل کشورهای مختلف می‌شوند، اما مبانی خاص، منحصر به شرایط زمانی و مکانی یک کشور دارد. قومیت و مذهب، دو متغیر اساسی در شناخت و تحلیل جامعه‌ی افغانستان است. هیچ سیاستمدار و حاکمی بدون درک صحیح این دو عنصر و تعیین استراتژی خود بر اساس آن‌ها، قادر به وضع قوانین و اداره صحیح کشور نیست. پیچیدگی و درهم‌تنیدگی قومیت و مذهب به‌اندازه‌یی است که بدون شناخت عینی و ملموس آن، حکمرانی امکان‌پذیر نیست (کلدی؛ ۱۳۸۲: ۱۲۸).

نکته بسیار مهم در مورد افغانستان این است که هرگز نباید قومیت و مذهب را دو مقوله جدا از یکدیگر تلقی نمود. اگرچه در بیش‌تر کشورهای دنیا این دو مقوله جدای از یکدیگرند،

اما در افغانستان این دو درهم تنیده و حتی در برخی موارد حالت «این‌همانی» را پیدا کرده است؛ بنابراین در جرم انگاری باید به این موارد توجه کرد.

حرکت‌های قوم‌گرایانه و تعصبات قومی خلاف قانون اساسی، وحدت ملی، همدلی و خلاف اصل برابری همگان در قانون و شایسته‌سالاری است. ضرورت جرمانگاری قومگرایی بر اساس مبانی و اصول جرمانگاری بر کسی پوشیده نیست؛ زیرا به لحاظ جرم‌شناختی بین قومگرایی، سمت‌گرایی و زبان‌گرایی با جرم رابطه مستقیم وجود دارد و یکی از مهمترین و بلکه اصلترین عامل تبعیضها، پایمال شدن حقوق شهروندی، در افغانستان همین مسئله است. ریشه ارتکاب بسیاری از جرائم علیه تمامیت جسم و جان، علیه حیثیت و علیه اموال و مالکیت به همان رفتارها و برخوردهای قومگرایانه، سمتگرایانه، زبانگرایانه و برتری‌خواهی‌های قبیله‌گرایانه برمی‌گردد.

از آنجاکه جرمانگاری فرایندی است که از رهگذر آن، دولت رفتاری را ممنوع و به آن خصیصه کیفری می‌دهد و با اعمال کیفر، درصدد سرکوب آن برمی‌آید. ضمانت اجرای کیفری، پاسخ رسمی و شدید دولت به عمل مجرمانه است. در حقوق کیفری، اصول و قواعدی به مثابه سنججهایی جرمانگاری رفتارها، از سوی نظریه‌پردازان حقوق کیفری معرفی شده است؛ درواقع، اصول جرمانگاری همان معیارها و پایه‌های اساسی هستند که دولت‌ها با توسل به آنها حقوق و آزادیهای شهروندان خود را تحدید کرده با استفاده از آنها به معرفی هنجارها و رفتارهای مجاز و ممنوع اقدام میکنند (گودرزی: ۱۳۹۱: ۱۹).

مطابق قانون اساسی «دولت به ایجاد یک جامعه مرفه و مرفی بر اساس عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی تأمین وحدت ملی، برابری بین همه اقوام و قبایل و انکشاف متوازن در همه مناطق کشور مکلف است».

در ماده ۴۰۹ کود جزای، قومگرایی در کنار مسائل زبانی، مذهبی جرم دانسته شده است: «هرگاه مؤظف خدمات عامه یا مؤظف دولت خارجی یا سازمان بین‌المللی یا بین‌الحکومتی یا مؤسسه غیردولتی به اساس ملاحظات شخصی، قومی، منطقه‌ای، زبانی، مذهبی، جنسیتی، سیاسی، عقیدتی یا به اساس پشتیبانی از گروه یا فرقه خاص، در اجرای وظایف یا ارائه خدمات یا سایر حالات از تبعیض کارگیرد، مرتکب به حبس قصیر یا جزای نقدی از سی هزار تا شصت هزار افغانی محکوم میگردد.» در بند ۲ ماده فوق، نیز چنین مقرر شده است: «هرگاه عمل مندرج بند (۱) این ماده توسط مقامات عالی‌رتبه دولتی یا مقامات عالی‌رتبه سایر مراجع ارتکاب یابد، مرتکب به حداکثر حبس متوسط یا به جزای نقدی سه صد هزار افغانی محکوم میگردد».

قومیت‌گرایی خلاف برابری، مساوات قانونی و نقض حقوق شهروندی است. همین‌طور اجحاف و تبعیض اجتماعی، سیاسی و حقوقی، ضیاع و نفله کردن فرصت‌ها، محرومیت استعدادهای درخشان و ضرر کلان به پیشرفت و توسعه کشور نیز از پیامدهای مسلم آن به شمار می‌رود.

۳. مبانی جرم‌انگاری در سیاست کیفری ایران

قانون‌گذار باید هنگام تصمیم‌گیری در مورد یک رفتار و تبدیل یک واقعه به‌قاعده و در نتیجه ورود یک رفتار به‌نظام حقوقی و سیاهه قوانین کیفری، تأثیرات، پیامدها و آثار منفی آن را در بستر اجتماعی حاکم در نظر بگیرد. جرم‌انگاری متعدد و موسع، از یک‌طرف باعث تضییع و تحدید حوزه آزاد رفتاری شهروندان و گسترش فضای تحت حاکمیت دولت است و از طرف دیگر تورم قوانین کیفری حرمت قوانین کیفری را در افکار عامه می‌کاهد و باعث وهن قانون می‌شود. جرم‌زدایی بالقوه در پرتو فرایند برجسب‌زنی، کاهش کارایی مجازات‌ها، عدم دقت در نگارش قوانین کیفری، تورم جمعیت کیفری و ... از دیگر توالی فاسد جرم‌انگاری متعدد و متکثر و متنوع است. یکی از مضار نظام عدالت کیفری ایران، عدم عنایت به یک سیاست جنایی هدف‌مند در پرتو داده‌ها و یافته‌های جرم‌شناسی است. خود نظام عدالت کیفری ناخواسته و آگاهانه، نابرابری‌های اجتماعی را تقویت می‌کند و کلیشه‌های سنتی مربوط به جرم و مجرم را تداوم می‌بخشد و هر روز به تورم جمعیت کیفری می‌افزاید و مجرمین بالقوه را بالفعل می‌کند.

۳-۱. مبانی عام جرم‌انگاری

مقنن باید برای حمایت از منافع و ارزش‌های اساسی و مهم شهروندان و جامعه از ضمانت اجرای کیفری استفاده کند. بدیهی است دایره این ارزش‌ها برحسب دیدگاه‌های مختلف می‌تواند مضیق یا موسع تفسیر شود. آنچه مهم است آن است که مقنن ایرانی این دایره را چنان موسع تفسیر کرده که تعداد جرم‌انگاری‌ها زیاد شده است. این در حالی است که هرگاه مقنن از محدوده صلاحیت خویش در جرم‌انگاری تجاوز کند، بدون تردید نظام جزایی را درگیر توالی فاسد آن خواهد کرد و اگر برای هر امری بدون جهت از مجازات استفاده کند جز تورم کیفری و افزون بدون جهت بر عناوین مجرمانه کار دیگری نکرده است.

قانون‌گذار اساسی در اصل ۷۱، مجلس را مکلف به قانون‌گذاری در حدود مقرر در قانون اساسی نموده است، اختیارات مجلس شورای اسلامی در وضع مقررات کیفری و جرم‌انگاری

بی‌حد و حصر نیست؛ بلکه تابع محدودیت مقرر در قانون اساسی است. یکی از محدودیت‌هایی که مجلس شورای اسلامی در وضع قوانین و مقررات‌گذاری کیفری در قلمرو حقوق و آزادی‌های فردی دارد، محدودیت‌های شرعی است؛ به همین جهت است که در اصل ۷۲ قانون اساسی آمده است: مجلس شورای اسلامی نمی‌تواند قوانینی وضع کند که با اصول و احکام مذهب رسمی ... مغایرت داشته باشد. نه تنها در حقوق کیفری ایران بلکه به عنوان یک اصل بنیادین در سیاست‌های جنایی کشورها، پذیرفته شده است که قلمرو جرم‌انگاری، یعنی استفاده از ضمانت اجرای کیفری، باید به مواردی محدود شود که منافع اساسی و حیاتی آحاد مردم یا جامعه لطمه دیده باشد (کلارسون؛ ۱۳۷۱: ۲۹). در غیر این صورت، برای حمایت از منافع غیرضروری، صرف ضمانت اجرای مدنی و در مواقعی اداری کافی است و نباید بدون دلیل پای حقوق کیفری و سلاح مجازات را به میان کشید.

قانون‌گذار در دو اصل ۹ و ۴۰ دو معیار را برشمرده است که می‌توان از آن به عنوان ضوابط عام جرم‌انگاری یاد کنیم. منظور از این معیارها این است که قانون‌گذار آن را بر تمام حقوق و آزادی‌ها حاکم کرده است. اصل ۴۰: «هیچ کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیلهٔ اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد». به نظر می‌رسد مقنن اساسی دو هدف اساسی را مدنظر داشته است: منع اضرار به غیر، منع تجاوز به منافع عمومی. به همین روی مقنن عادی برای جرم‌انگاری باید به این دو نکته و معیار توجه کند.

۲-۳. چیستی اضرار

اما این که ضرر و منافع عمومی چیست و چه گونه مقنن عادی بدان بپردازد و یا چگونه تفسیر شود مسأله‌ی بسیار مهم و اساسی است. مهم‌ترین نکته آن است که در ابتدا ضرر تعریف و تبیین شود و بر مبنای آن می‌توان دید که آیا برخی مصادیق مانند بدحجابی، هرزه‌نگاری، اضرار به غیر را شامل می‌شود یا خیر؟

در مورد تعریف ضرر آمده است: جرم‌انگاری یک رفتار فقط زمانی قابل توجیه است که این جرم‌انگاری در جلوگیری یا کاهش ضرر به دیگران مؤثر باشد یا این که برای جلوگیری از ناخوشایندی شدید به دیگران ضروری به نظر برسد. در این نظریه ناخوشایندی برای دیگران در حکم ضرر دانسته شده است و حمایت از یک ممنوعیت جزایی، پیش‌نهادی است که برای جلوگیری از ایراد ناخوشایندی شدید به اشخاص دیگر غیر از فاعل عمل، ضروری است. جرم شناختن یک رفتار برای جلوگیری از ناخوشایندی در صورتی توجیه‌پذیر است که ناخوشایندی ایجادشده با توجه به میزان، کیفیت و حدت آن شدید تلقی شود. معیارهایی که برای حدت و

شدت و ناخوشایندی مورد استفاده قرار می‌گیرد یکی این است که آیا امکان اجتناب از ناخوشایندی وجود داشته است؟ آیا قربانی خطر ایجاد ناخوشایندی را برای خود پذیرفته است؟ آیا این عوامل، به وسیله متعارف بودن رفتارهای شخصی که موجب ناخوشایندی شده است تعدیل نمی‌شود؟ متعارف و عادی بودن رفتارها در آن جا با توجه به اهمیت شخصی آن برای فاعل، ارزش اجتماعی، در دسترس بودن زمان‌ها و مکان‌های دیگر ناخوشایندی و ... تعیین می‌شود (شمس ناتری؛ ۱۳۹۰: ۱۸). اصل ضرر یکی از اصول مسلم حقوق کیفری ایران است. این که این ضرر باید مستقیم باشد یا غیرمستقیم؟ بسیاری از رفتارها مانند استعمال مواد مخدر، مصرف مشروبات الکلی ضرر مستقیمی برای جامعه و دیگران ندارد؛ بلکه ضرر و آسیب غیرمستقیمی به جامعه وارد می‌سازد؛ اما با کمی تأمل متوجه می‌شویم همین استعمال مواد مخدر یا شرب خمر ضررهای بسیاری را برای جامعه وارد می‌سازد. حال تصمیم و مشی مقنن در این مورد حائز اهمیت است. هنگامی که قانون‌گذار عادی ضررهای غیرمستقیم را نیز مبنای جرم‌انگاری قرار دهد به اصل اضرار و ضرر توجه کرده است؛ اما آن زمانی که قانون‌گذار به جای توجه به صدمات غیرمستقیم، روی کردی حمایتی به فرد معتاد و شارب اتخاذ کند در آن صورت می‌توان گفت مداخله قانون کیفری پدرسالارانه و پدرگرایانه است.

۳-۳. جلوگیری از تجاوز به منافع عمومی

در نظام حقوقی ایران مقنن تعریفی از نفع عمومی و مؤلفه‌های آن ارائه نداده است؛ درحالی که با توجه به کش و تفسیر بردار بودن این مفهوم برای جلوگیری از سوءاستفاده از آن ضرورت داشت قانون‌گذار به این مهم اهتمام می‌ورزید. در برخی کشورها، استقلال، تمامیت ارضی، محیط‌زیست، میراث فرهنگی و ... را به عنوان مؤلفه‌های منافع عمومی برشمرده شده‌اند؛ که عدم توجه قانون‌گذار عادی راه را بر جرم‌انگاری‌های متعدد و کوچک کردن دایره حقوق و آزادی‌های شهروندان فراهم کرده است.

در اصل نهم قانون اساسی آمده است:

«در جمهوری اسلامی ایران، آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت اراضی کشور از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند و حفظ آن‌ها وظیفه دولت و احاد ملت است. هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی، به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و تمامیت ارضی ایران کم‌ترین خدشه‌یی وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را، هرچند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند».

اصل یادشده به بهترین نحو ممکن حقوق و آزادی‌های فردی را محترم شمرده و اصل را بر مصونیت این حقوق قرار داده و حتی تعرض به این حقوق توسط مقررات‌گذاری و قانون‌گذاری را منع نموده است و بر اساس اصل یادشده تنها مجوز ایجاد محدودیت در حقوق و آزادی‌های مشروع، جلوگیری از ورود خدشه به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و تمامیت ارضی ایران است و تنها در این صورت است که می‌توان در حوزه حقوق و آزادی‌های فردی مداخله کرد (پوربافرانی؛ ۱۳۹۲: ۸۹)؛ بنابراین، می‌توان گفت که باتوجه به اصل نهم در صورت اثبات ضرورت اعمال محدودیت در موارد زیر می‌تواند اقدام به جرم‌انگاری در حوزه حقوق و آزادی‌های فردی نماید: ۱. جلوگیری از ضرر به استقلال سیاسی؛ ۲. جلوگیری از آسیب و صدمه به آسیب فرهنگی؛ ۳. جلوگیری از صدمه به استقلال نظامی و ۴. جلوگیری از صدمه به تمامیت ارضی.

۳-۴. مبانی جرم‌انگاری خاص

در حوزه جرم‌انگاری نمی‌توان هر فعل یا ترک فعلی را جرم دانست، ارزشی در حوزه حقوق کیفری قرار می‌گیرد که علاوه بر مهم و اساسی بودن از طریق ضمانت اجراهای دیگر نتوان به حمایت از آن پرداخت (جانکی؛ ۱۳۸۲: ۲۴۰). در تعبیر دیگر هنگامی می‌توان از حمایت کیفری استفاده کرد که راه کار و چاره دیگری وجود نداشته باشد. یکی از معیارهایی که باید در جرم‌انگاری لحاظ شود، لزوم جرم‌انگاری از مجاری خاص و تعیین شده است. منظور از معیارهای خاص معیارها و ضوابطی است که قانون‌گذار بر برخی حقوق و آزادی‌ها به‌عنوان محدودیت وارد کرده است. بخشی از این معیارها در اصولی مانند ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸ مورد پذیرش قرار گرفته است و مقنن عادی در جرم‌انگاری نمی‌تواند از این موارد تخطی کرده و دامنه شمول جرم‌انگاری را وسعت ببخشد. بر اساس اصول فوق‌الذکر مبرهن است که مقنن در حوزه نظام کیفری فقط می‌تواند مواردی چون حمل سلاح - مخل مبانی اسلام - مصالح عمومی و ... را مورد جرم‌انگاری قرار دهد.

این نکته را نباید دور از نظر داشت که مصالح عمومی و مبانی اسلام و ... بسیار تفسیر بردار هستند و تعابیر خلاف واقع از آن تهدیدی برای حقوق و آزادی‌ها و جان و مال شهروندان محسوب می‌شوند و چه مقنن و چه مجریان به بهانه‌های مختلف می‌توانند خللی ایجاد کنند؛ زیرا مبانی اسلام مشخص نیست و مقنن نیز مشخص نکرده است مبانی را چه کسانی تبیین کنند، حقوق دانان؟ شورای نگهبان؟ مراجع تقلید؟ یا مصلحت چيست که مصالح عمومی چه

باشد (حبیب‌زاده؛ ۱۳۸۰: ۸۱) مصلحت عموم یا مصلحت نظام؟ موارد بسیار زیادی وجود دارد که در عمل کاستی‌های متعددی را بر مبانی جرم‌انگاری و حقوق کیفری ایران تحمیل کرده است.

نتیجه‌گیری

حقوق کیفری به‌عنوان وسیله‌ی برای تضمین اجرای واقعی و صحیح قوانین دیگر در جامعه عمل می‌نماید و این فرایند می‌تواند بسته به نظام سیاسی حاکم در کشورها، از جرم‌انگاری حداقلی یا حداکثری استفاده نمایند. هر نهاد حقوقی دارای بنیادها و ریشه‌هایی است که قدرت الزام‌آور و مشروع خود را از آن‌ها کسب می‌نماید. نظریه‌های سیاسی و جرم‌انگاری همه‌گی انسان‌بنیادند و هر نوع تحول در این نهاد بر اساس تغییر نگرش بر انسان پدید آمد. با مطالعه مبانی جرم‌انگاری در دو نظام حقوقی افغانستان و ایران محرز گردید که هر دو نظام در صددند در عین جرم‌انگاری در بادی امر حافظ حداکثر آزادی افراد و محدودکننده اختیارات دولت در توسل به مجازات باشند. در هر دو کشور اصل قانونیت را، به‌عنوان مبنای راستین برای جرم‌انگاری در نظر گرفته‌اند؛ اما در افغانستان این قضیه با تأکید بر این که تعریف قانون، در قانون اساسی بیان شده است سعی شده است از تضییع حقوق و آزادی‌های شهروندان پرهیز گردد. یک شباهت دیگر نیز میان قانون بنیادی کنونی و بسیاری از مقررات بنیادی پیشین افغانستان و قانون بنیادی کنونی ایران وجود دارد و آن عبارت هست از پیش‌بینی «اصل رجوع به فقه» در قضایایی که مقررات مدون پاسخ‌گو نباشند؛ گرچه در مقاله بررسی گردید که علی‌رغم این شباهت در رجوع به فقه، جای‌گاه فقه در هر دو نظام کاملاً یک‌سان نیست؛ چنان که در حقوق ایران مبانی خاصی برای جرم‌انگاری با توجه به ام‌القوانین تعیین شده است، مبانی چون موازین اسلام، مبانی اسلام و ...؛ اما در افغانستان به‌زعم نویسنده با توجه به فرهنگ حاکم بر کشور توجه به قومیت‌گرایی و مذاهب می‌تواند مبنای خاص باشد؛ زیرا با در نظر گرفتن این دو مهم که زمینه‌ساز بسیاری از جرایم و جنایات هستند، مقنن کیفری می‌تواند بروز برخی خطرات را پیش‌بینی و ممنوعیت‌هایی را بر رفتار افراد در همین راستا اعمال نماید.

همان‌طور که پیش‌تر ذکر گردید جرم‌انگاری همانند هر نهاد دیگری بر مبنای اصول و ارزش‌هایی استوار گردیده و قانون‌گذار کیفری باید با بهره‌مندی از ضوابط و نحله‌های فکری یادشده توجه ویژه‌ی به کرامت ذات انسانی داشته باشد و بر اساس آن‌ها محدودیت بر آزادی و حقوق حقه وی وضع نماید.

سرچشمه‌ها

۱. پوربافرانی، حسن. (۱۳۹۲). «بایدها و نبایدهای جرم‌انگاری در حقوق کیفری ایران». تهران: مجلس و راهبرد. شماره ۷۵.
۲. توحیدخانه، محمدصدر. (۱۳۹۶). «قانون‌گذاری و قانون‌مندی با مطالعه انتقادی در حقوق کیفری افغانستان». تهران: حقوق کیفری. شماره ۱۶.
۳. حبیب‌زاده، محمد جعفر. نجفی ابرند آبادی، علی حسین. کلانتری، کیومرث. (۱۳۸۰). «تورم کیفری، عوامل و پیامدها». تهران: مدرس. شماره ۴.
۴. حبیب‌زاده، محمد جعفر. (۱۳۸۰). «آسیب‌شناسی نظام عدالت کیفری ایران». شیراز: مجله علوم اجتماعی و انسانی دادگاه شیراز. شماره ۲.
۵. راسخ، محمد. (۱۳۹۳). «ویژه‌گی‌های ذاتی و عرضی قانون». مجلس و پژوهش‌ها، تهران: شماره ۵۱.
۶. _____ (۱۳۹۳). حق و مصلحت، تهران: نشر نی.
۷. رهامی، محسن. کیائی، محمدرضا. (۱۳۹۳). «حکومت و حقوق کیفری». تهران: اندیشه‌های حقوقی. شماره ۶.
۸. شمس ناتری. محمد ابراهیم. (۱۳۹۰). «ویژگیهای جرم‌انگاری در پرتو اسناد و موازین حقوق بشر». تهران: نشریه راهبرد، شماره ۵۸.
۹. علامه، غلام حیدر. (۱۳۸۷). «نقدی بر قانون جزای افغانستان از منظر اصل قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها». کابل: ماهنامه عدالت. شماره مسلسل ۵۷.
۱۰. کلارسون، کریستوفر. (۱۳۷۱). تحلیل مبانی حقوق جزا. مترجم: حسین میرمحمد صادقی. تهران: جهاد دانشگاهی.
۱۱. کلدی، علیرضا. (۱۳۸۲). «انحراف، جرم، پیشگیری». تهران: فصل‌نامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی. سال دوم. شماره ۳.
۱۲. محمودی جانکی، فیروز. (۱۳۸۲). «مبانی، اصول و شیوه‌های جرم‌انگاری». پایان‌نامه دوره دکتری، دانشگاه تهران.
۱۳. _____ (۱۳۹۳). «جرم‌انگاری حق مدار با تأکید بر نظریه المانی». تهران: حقوق کیفری. سال سوم. شماره نهم.